

هو العليم

حضرت أبو الفضل عليه السلام كعبه أولياء

آية الله حاج سيد محمد محسن حسيني طهراني

بسم الله الرحمن الرحيم

انسان با مطالعه در احوال علما و قصص مذکوره از ایشان، پس از تدبّر و تدقیق به این مطلب می‌رسد که تا وقتی که در راه و مسیر او قدم نزند و سرّ و سويدای خود را خالص نگرداند؛ هر قدر هم که در راه کسب علوم و فضائل سرآمد دوران باشد، فعل او خام و حرکت او بی‌ثمر خواهد بود. شاهد ما چند حکایت آموزنده از دیدگاه علما نسبت به حضرت ابوالفضائل عباس بن علی بن ابی‌طالب می‌باشد. امید آنکه همه بر سر خوان فضل و کرم او متنعم باشیم.

(۱) حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام را شاگردان [مرحوم قاضی] کعبه اولیاء می‌گفتند. توضیح آنکه: مرحوم قاضی پس از سیر مدارج، و معارج، و التزام به سلوک، و مجاهده نفس، و واردات قلبیه و کشف بعضی از حجابهای نورانی، چندین سال گذشته بود و هنوز و خُدت حضرت حقّ تعالی تجلّی ننموده، و یگانگی و توحید وی در همه عوالم در پس پرده خفا باقی بود؛ و مرحوم قاضی به هر عملی که متوسّل میشد؛ این حجاب گشوده نمی‌شد. تا هنگامیکه ایشان از نجف به کربلا برای زیارت تشرّف پیدا کرده؛ و پس از عبور از خیابان عباسیه (خیابان شمالی صحن مطهر) و عبور از در صحن، در آن دلانیکه میان در صحن، و خود صحن است و نسبتاً قدری طویل است؛ شخص دیوانه‌ای به ایشان میگوید: ابوالفضل کعبه اولیاء است. مرحوم قاضی همین که وارد رواق مطهر می‌شود در وقت دخول در حرم، حال توحید به او دست می‌دهد؛ و تا ده دقیقه باقی می‌ماند؛ و سپس که به حرم حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام مشرف می‌گردد در حالیکه دستهای خود را به ضریح مقدّس گذاشته بود؛ آن حال قدری قویتر دست میدهد؛ و مدّت یک ساعت باقی میماند. دیگر از آن به بعد مرتّباً و متناوباً و سپس متوالیاً حالت توحید برای ایشان بوده است.^۱

(۲) روزی مرحوم والد معظّم علامه سید محمد حسین حسینی طهرانی - أفاضَ اللهُ علينا من برکات تربته - نقل می‌فرمودند که:

برای دیدن و عیادت از مرحوم علامه امینی - رضوان الله علیه - به منزل ایشان در طهران رفته بودیم، در حالیکه قبل از ما یکی از آقایان معممین و مشهور از سادات که منزلشان نزدیک منزل مرحوم امینی بود نیز به ملاقات ایشان رفته بود. در اثناء صحبت این فرد معمم و سید رو می‌کند به مرحوم امینی و می‌گوید: آقا! این علیّ که شما اینقدر سنگ او را به سینه می‌زنید مگر چه کرد در اسلام؟ غیر از اینکه فقط یک عدّه‌ای را کشت و تفرقه در صفوف مسلمین بوجود آورد، کار دیگری هم کرد؟! نعوذ باللّه از این همه جهالت و ضلالت! و شما که اینقدر به ابوبکر و عمر می‌تازید آنها چه کردند؟ جز خدمت به اسلام و مسلمین و بسط عدل و انتشار اسلام

^۱ مکتوبات، مراسلات، مقالات، ص ۶۰.

در سرزمینهای دوردست و عمل به دموکراسی و اخذ آراء برای انتخاب حکومت و حاکم؟ و آیا به صرف یک اختلاف در سلیقه و عدم هماهنگی با علی در مورد خلافت باید آنها را منکوب و مطرود و ملعون نمود؟ و این همه آثار خیر و برکاتی که از آنها به جامعه مسلمین رسیده است را نادیده گرفت؟

مرحوم امینی بی نهایت از این حرفها ناراحت و عصبانی می شود ولی جوابی به او نمی دهند. آن شخص باز به صحبت خود ادامه می دهد و می گوید: آقا این محبت و دوستی اهل بیت که شما آن را لازمه ایمان و قبولی اعمال می دانید اصلاً چه ضرورتی دارد؟ و اگر ما مثلاً نسبت به حضرت ابوالفضل علیه السلام محبت و ارادت نداشته باشیم به کجای دین ما آسیب می رساند؟

مرحوم امینی که دیگر طاقتش طاق و صبرش لبریز شده بود، با وجود کسالت شدید و عدم توانائی بر جلوس به زحمت خود را بلند می کند و با صدای بلند درحالی که رگهای گردنش متورم شده بود بر سر آن مرد داد می زند که آقا: به خدا قسم اگر تو به این بند کفشها و نعلین من که نوکر ابوالفضل هستم ارادت و محبت نورزی با رو به آتش جهنم می افتی و به درک سقوط خواهی نمود.

ملاحظه کنید که این فرد با این عقائد در میان ما به تشیع معروف می باشد، درحالیکه حتی بسیاری از افرادی که ما آنها را سنی می نامیم ابداً به خود اجازه نمی دهند به یکی از این حرفها و معتقدات تفوه کنند، بلکه از نقطه نظر تولی به خاندان عصمت و تبری از زعمای باطل و خلفای غاصب چه عباراتی در لابلائی کلمات و کتب آنان یافت می شود!^۱

(۳) می گویند یکی از علماء، یک روز در درس گفته بود که این مطالبی را که ما الآن می خوانیم و این مباحث و اینها، معلوم نیست حضرت ابوالفضل و اینها از این مسائل خیر داشته باشند. حالا من این را دارم می گویم خیلی ما حالا احترام بخواهیم بگذاریم، روی سر امام احترام می گذاریم؛ امام علیه السلام علمش لدنی است و دیگر آن را کاریش نمی شود کرد؛ اما حضرت ابوالفضل بالأخره شخص صالحی بود، عبد صالحی بود، ولی این علمی که ما داریم، اینها یک چیزهایی است که با زحمت، تلاش، مطالعه، از این مسائل برای انسان پیدا می شود. این را داشت به شاگردانش می گفت. ظاهراً در زمان میرزای قمی بوده است. شب حضرت ابوالفضل را خواب می بیند، می گوید: خب! بیا ببینیم؛ یک مسأله اصولی مطرح می کند و شروع می کند بحث کردن، با همان دو جمله اول می ماند. صبح بلند می شود و خلاصه استغفار و از این حرفها.

ما خیال می کنیم این چیزهایی که به دست آوردیم و این علمی که به دست آوردیم، اینها را از خانه خاله مان آوردیم؛ نه جانم! قبل از اینکه تو بخواهی این [چیزی] را که به دست آوردی، بیان کنی، نسخه

^۱ اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۲۰۶.

اصلی اش آنجاست؛ از آنجا تو مغز تو انداختند، از آنجا در قلب تو انداخته اند، از آنجا تو سر تو انداختند، کجای کاری؟^۱

^۱ متن سخنرانیهای شرح حدیث عنوان بصری، مجلس چهارم، ص ۷۴.